

تحلیل اختصاص حدیث رفع به امت پیامبر ﷺ*

□ محسن آخوندی**

□ محمد اقبال غدیری***

چکیده

در حدیث رفع، عدم مسئولیت در قبال خطا، فراموشی، آنچه به زور بر آن وادار شوند، آنچه نتوانند، آنچه ندانند، آنچه بدان مضطر شوند، حسد، طیره، وسوسه در اندیشه در آفرینش، از ویژگی‌های امت اسلامی شمرده شده است. در برخی از این موارد عدم مسئولیت از نظر عقل هم موجه و همگانی بوده است بر این اساس چگونگی اختصاص رفع در موارد فوق به امت اسلامی نیاز به تحلیل دارد. و در این نوشته با توجه به کلمات بزرگان با نگاهی نو به تحلیل و وجه اختصاص حدیث رفع در موارد مختلف آن در امت پیامبر ﷺ در راستای اجلال و اکرام پیامبر ﷺ و اوصیای آن بزرگوار پرداخته شده است. البته وجه امتنان بحسب موارد مختلف بوده، و با اینکه مقتضی برای ایجاب احتیاط، تحفظ، حفظ طاقت و یا خود تکلیف وجود داشته در عدم ایجاب اینها امتنان نسبت به امت حضرت دانسته شده، چون در صورت ایجاب، مؤاخذه بر مخالفت آنها قبیح نبود.

کلیدواژه‌ها: حدیث رفع، امت اسلامی، امتنان، اختصاص رفع به امت پیامبر، امت مرحومه.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۵/۲۲ تاریخ تصویب: ۱۴۰۵/۲/۳۰.

** دانشیار جامعه المصطفیٰ العالمیه (m.a.akhoundi@gmail.com).

*** طلبه سطح پنجم مجتمع آموزش عالی فقه (نویسنده مسئول) (ighadiri66@gmail.com).

مقدمه

در حدیثی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که به حدیث رفع مشهور است، عدم مسؤولیت در نه مورد از ویژگی‌های این امت شمرده شده است. عدم مسؤولیت در قبال خطا، فراموشی، آنچه به زور بر آن وادار شوند، آنچه نتوانند، آنچه ندانند، آنچه بدان مضطر شوند، حسد، طیره (فال بد)، وسوسه در اندیشه در آفرینش (خلق).

این حدیث شریف، هم در اصول فقه بر اثبات اصل برائت مورد استدلال قرار گرفته است. و هم در موارد متعددی در فقه مورد استناد قرار گرفته است، به استناد این حدیث هیچ مسؤولیت و تکلیفی بر فرد مسلمان از جهت خطا ناخواسته یا گناه از روی جبر و اکراه متوجه نمی‌شود و یا اگر به جهت اضطرار هم چون حفظ جان به ارتکاب گناهی روی آورد مسؤولیتی متوجه او نیست.

در بسیاری از این موارد حکم شارع با حکم عقل هماهنگ و همراه است زیرا عقل نیز حکم می‌کند که اگر گناهی ناخواسته و به خطا از سوی شخص سر بزند و یا به جهت فراموشی شخص مرتکب عمل ناپسندی گردد یا از روی اجبار و اکراه امری ناروا از سوی شرع را انجام دهد مسؤولیتی متوجه انسان نیست چون قدرت بر امتثال برای او فراهم نبوده است. و عقل قدرت را شرط تکلیف می‌داند.

اما با این وجود، در این حدیث که با عبارت "رفع عن امتی تسعة" آغاز می‌گردد، رفع امور مذکور به عنوان امتنان بر امت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و اختصاص به امت اسلامی دارد. بدین ترتیب رفع در حدیث، رفع شرعی است و شارع در مقام امتنان این امور را از تنها امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رفع نموده است. و بنابراین اگر مسلمانی به خاطر یکی از عناوین بالا دست به عملی که در حال عادی نامطلوب است بزند عقاب نخواهد شد چون عقاب و مؤاخذه بر این امور برداشته شده است.

و به‌رغم اینکه در رابطه با کیفیت دلالت فقرات مختلف این حدیث بحث‌های زیادی صورت گرفته، وجه امتنانی بودن حدیث رفع، و اختصاصی بودن آن به امت پیامبر صلی الله علیه و آله به نحو وافی و شافی تبیین نشده است. و از سوی دیگر وقتی امور مرفوعه در این حدیث را ملاحظه

می‌کنیم می‌بینیم کثیری از آنها اموری هستند که عقل هر عاقلی مستقل به رفع آنها است و نیازی به رفع شرعی ندارد، مثلاً مسؤولیت در قبال فعل سهوی و خطا نزد عقل هم مرفوع است. چنان‌که اگر کسی به انجام فعلی مکره یا مضطر واقع شد عقل او را معذور می‌داند و می‌گوید معاقب نیست و نیازی به بیان شارع هم ندارد و همچنان در مورد ما لا یعلمون، عقل حکم به قبح عقاب بلا بیان می‌کند و نیاز به رفع شرعی هم ندارد. پس رفع در موارد مذکور عقلی است و احکام عقلیه هم اختصاص به فردی خاص یا امتی ویژه ندارد، بلکه کلیت و عمومیت داشته و در همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه امت‌ها و افراد را دربر می‌گیرد. بنابراین چگونه می‌توانیم بگوییم رفع این امور از مختصات امت پیامبر اسلام ﷺ و امتنانی در حق آنان است؟

با توجه به آنچه گفته شد چگونه ممکن است بر ظهور حدیث بر امتنانی بودن تأکید کنیم؟ آیا نمی‌توان از امتنان و اختصاصی بودن حدیث به امت پیامبر ﷺ چشم پوشید و حکم رفع را عمومی و همگانی دانست؟ و رفع در این حدیث را ارشاد به رفع عقلی انگاشت نه رفعی شرعی و مولوی؟ و بر فرض امتنانی بودن حدیث ثمره آن چه خواهد شد، آیا امتنانت آن در توسیع یا تضیق حکم نقشی خواهد داشت؟

همچنین مراد از امت پیامبر که مسؤولیت از آنان برداشته شده یکایک افراد امت اسلامی است یا این که رفع مسؤولیت نسبت به مجموع امت صادق است اگرچه نسبت به بعضی نباشد؟ و به عبارت روشن‌تر آیا امتنان مذکور امتنان شخصی است یا نوعی؟ اگر در موردی امتنان به فردی خلاف امتنان به دیگری باشد، حکم آن چه خواهد شد؟

از سوی دیگر بر فرض اینکه در برخی موارد رفع عقلی است در سایر فقرات حدیث مانند حسد، وسوسه و طیره (فال بد) آیا رفع اینها هم به حکم عقل است؟ یا می‌توان میان موارد فرق قائل شد.

واضح است که پاسخ به سوالات بالا نیاز به بازنگری ابعاد مختلف قضیه و تبیین آنها دارد. و در این نوشته سعی بر اینست که با توجه به کلمات بزرگان با نگاهی نو به تحلیل اختصاص حدیث رفع به امت اسلامی پردازد.

مناسب به نظر می‌رسد که اول حدیث شریف را از منابع روایی نقل کنیم سپس به پاسخ سوال‌ها پردازیم.

۱. حدیث رفع در منابع روایی

این روایت بطور مسند و غیر مسند در کتابهای روایی گاه با کلمه «وضع» و گاه با واژه «رفع»^۱ آمده است. و همچنین در برخی نقل‌ها از برداشته شدن نه امر (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۶۳/۲) و در برخی فقط سه امر^۲ (اشعری، ۱۴۰۸: ۷۴-۷۵؛ برقی، ۱۳۷۱: ۳۳۹/۲) گزارش شده است.

مرحوم کلینی حدیث رفع را با کلمه "وضع" از محمد بن احمد نهدی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَاُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكَرُّهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةُ وَالْوَسْوَسةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدُ مَا لَمْ يَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۶۳/۲).

بنابراین نقل از امت پیامبر نه خصلت برداشته شده: ۱. خطا، ۲. فراموشی، ۳. آنچه ندانند، ۴. آنچه نتوانند، ۵. آنچه بدان مضطر شوند، ۶. آنچه به زور بر آن وادار شوند، ۷. طیره، ۸. وسوسه در اندیشه در آفرینش (خلق) و ۹. حسد تا زمانی که به زبان یا دست اظهار نکند.

مرحوم صدوق نزدیک به همین مضمون را به تفاوت اندک در فقیه به طور مرسل آورده‌اند:

وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ السَّهْوُ وَالْخَطَاُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَالطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقِ الْإِنْسَانُ بِشَفَةِ (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۵۹/۱).

در این روایت "السهو" نیز در کنار خطا آمده و کلمه "ما اضطروا الیه" ذکر نشده است. و از عنوان وسوسه در تفکر در خلق با تعبیر تفکر در وسوسه در خلق یاد شده و عدم مسئولیت در قبال آن تا آن هنگام دانسته شده که فکرها در وسوسه در خلق از زبان جاری نگردد.

گرچه این دو نقل به تنهایی به خاطر مرفوع بودن اولی و مرسل بودن دومی، صدور این

حدیث را اثبات نمی‌کند.^۳ و اما به طور مسند هم نقل شده است. ابن بابویه در توحید و خصال با سند ذیل نقل فرموده:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ^۴ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ الْخَطَا وَالتَّسْيَانِ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ^۵ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدَ وَ الطَّيْرَةَ وَ التَّفَكُّرَ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَاةٍ (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۳۵۳).

اگرچه تعدادی از بزرگان مانند میرزا قمی (میرزا قمی، ۱۴۳۰: ۴۹/۳)، شیخ اعظم (انصاری، ۱۴۱۶: ۳۲۰/۱؛ ۱۳۸۳: ۳۵۵/۳)، مرحوم ضیاء عراقی (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۰۸/۳)، محقق خویی (خویی، ۱۴۱۷: ۳۵۷/۱) و استاد سبحانی (سبحانی، ۱۴۲۴: ۲۴۴/۲) سند بالا را صحیح دانسته‌اند، ولی صحت آن موقوف بر این است که توثیق راوی اول حدیث (یعنی: احمد بن محمد بن یحیی عطار) به اثبات برسد و در کتاب‌های رجالی هم توثیق یا تضعیف خاصی نسبت به او به چشم نمی‌خورد، حتی مرحوم سید خویی با آن که در کتاب اصولیش - مصباح - حدیث را صحیح دانسته‌اند، در معجم الرجال ادله چهارگانه را که برای توثیق وی مطرح شده رد می‌کند و راوی مورد نظر را مجهول معرفی می‌کند! (خویی، ۱۴۱۰: ۳۲۷/۲-۳۳۰).^۶

البته وثاقت وی از برخی راه‌های دیگر قابل اثبات است، مانند کثرت ترجمه و ترضیه ابن بابویه نسبت به او که نشانگر جلالت‌شان نزد او است، یا کثرت روایتش از وی، زیرا کثرت نقل از ضعیف و غیر ثقه، اولاً موجب وهن روای است، ثانیاً اگر دال بر وثاقت مروی عنه نباشد نقل لغو خواهد شد (سبحانی ۱۴۱۰: ۳۵) و فایده مطلوب را نخواهد داشت.

و بر فرض مناقشه بر راه‌های مذکور و مانند آن از راه تعویض سند هم صدور روایت قابل اثبات است، چنان‌که شهید صدر از همین راه روایت را تصحیح نموده‌اند (صدر، ۱۴۰۸: ۲۵۹/۳). زیرا احمد بن محمد بن یحیی حدیث را از سعد بن عبدالله نقل کرده و از طرفی شیخ طوسی^۷ به همه کتب و روایات سعد بن عبدالله طریق صحیح دارند (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۵) پس روایت مورد نظر هم به شیخ رسیده چون اولاً وی مدرک حدیث یعنی کتاب توحید را از ابن بابویه

روایت کرده و ثانیاً خود صدوق هم در طریق مذکور واقع شده است پس با تعویض طریق صحیح شیخ به طریق ابن بابویه مشکل صدور روایت حل خواهد شد (همان).

۲. منشأ اختصاص حدیث رفع به امت پیامبر ﷺ

حدیث رفع بیانگر امتنان بر امت پیامبر ﷺ است. این امر مورد پذیرش همه اصولیین است چنانچه عبارت "رفع عن امتی" خود گویایی امتنان بر امت پیامبر ﷺ است، چرا که واژه "رفع" بمعنی برداشتن سنگینی و ثقل به کار می‌رود مؤید این مطلب است که در برداشتن این امور یک نوع احسان و امتنانی نسبت به امت اسلامی لحاظ شده است.

همچنین در اصل اختصاص حدیث به امت اسلام بحثی نیست چنانچه ظاهر جمله "رفع عن امتی" هم همین است. اما وجه و علت آن یاشان و جایگاه پیامبر ﷺ است یا وجود معصومانی که لیاقت وصایت آن حضرت را داشتند، در ذیل به شرح آن می‌پردازیم.

۲-۱. اجلال و اکرام پیامبر ﷺ

به خاطر اجلال و اکرام پیامبر ﷺ که خاتم انبیاء و اشرف رسولان است، رفع امور مذکور به امت او اختصاص یافته است. شاید اضافه امت به یاء متکلم در بیان حضرت گویایی چنین نکته باشد که به جهت انتساب این امت به شخص پیامبر ﷺ، قابلیت این امتنان برای آنان فراهم شده است.

۲-۲. وجود معصوم در طول زمان میان امت اسلامی

استمرار وجود معصوم علیها السلام در میان امت اسلام سبب شده که حدیث رفع به آنها اختصاص یابد چون تنها امت اسلامی به این افتخار برخوردار است که در طول زمان معصومی بین آنها باشد، بخلاف امت‌های گذشته که وجود معصوم بین آنها مخصوص به برهه‌ای از زمان بود مثلاً در امت موسی و عیسی علیهما السلام بعد از خودشان فرد معصومی میان امت‌شان نبود.

در توجیه این وجه ممکن است گفته شود به احترام و تکریم معصومی که در میان امت

اسلامی موجود بود امور نه گانه از امت اسلامی برداشته شده. چون بدیهی است در طول زمان وجود معصوم در بین امتی یک نوع ویژگی و مزیتی برای آنها محسوب می شود. و آن وجود مقدس در زمان پیامبر گرامی خود حضرت بود و بعد از ایشان ائمه معصومین علیهم السلام اند که وجود مقدس هر کدام آنها در زمان خود یک نوع امتیاز خاص برای این امت بود و در زمان ما وجود مقدس امام زمان اروحنا له الفداء است که به یمن او ما هم به این امتیاز برخورداریم.

البته جمع هر دو وجه ممکن است. می توان گفت به خاطر اجلال و تکریم پیامبر یا معصومی که در میان امت بوده و یا هست خداوند به این امت امتنان و احسان فرموده و امور نه گانه را از دوش آنها برداشته، در نتیجه مسلمانی به علت یکی از عنوانین مذکور مرتکب امری ناروا از سوی شرع شد، در قبال آن مسئولیتی ندارد و عقاب نخواهد شد.

و بر این اساس که حدیث امتنانی باشد به این سؤال مواجه خواهد شد که آیا امتنایت حدیث رفع در تحدید یا توسعه حکم نقشی خواهد داشت یا نه؟ به عبارت دیگر ثمره امتنایت چیست؟ در ذیل پاسخ این سؤال را دنبال می کنیم.

۳. وجوه امتنایت حدیث رفع و اختصاص آن به امت پیامبر ﷺ

با توجه به این نکته که کثیری از امور مرفوعه در این حدیث اموری هستند که عقل هر عاقلی مستقل به رفع آنها است و نیازی به رفع شرعی ندارد، مثلاً مسئولیت در قبال فعل سهوی و خطا نزد عقل هم مرفوع است. چنان که اگر کسی به انجام فعلی مکره یا مضطر واقع شد عقل او را معذور می داند و می گوید معاقب نیست و نیازی به بیان شارع هم ندارد و همچنان در مورد ما لایعلمون، بنا بر مبنای مشهور عقل حکم به قبح عقاب بلا بیان می کند و نیاز به رفع شرعی هم ندارد.^۸ پس رفع در موارد مذکور عقلی است و احکام عقلیه هم اختصاص به فردی خاص یا امتی ویژه ندارد، بلکه کلیت و عمومیت داشته و در همه زمان ها و مکان ها و همه امت ها و افراد را دربر می گیرد. بنا براین چگونه می توانیم بگوییم رفع این امور از مختصات امت پیامبر اسلام ﷺ و امتنانی در حق آنان است؟

در پاسخ سؤال مذکور جواب هایی داده شده در ذیل باهم بخوانیم:

۳-۱. قوام امتنان با رفع مجموع من حیث المجموع

گفته شده رفع مجموع من حیث المجموع امتنانی است اگرچه در رفع تک تک آنها امتنان نباشد، یعنی همین که بعضی از این امور نه گانه از مختصات این امت است در حدیث همه را به لحاظ مجموع من حیث المجموع از مختصات مسلمین قرار داده.

این جواب را مرحوم شیخ اعظم در رسائل (انصاری، ۱۴۱۶: ۳۲۱/۱) و مطارح الأنظار (انصاری، ۱۳۸۳: ۳۵۷/۳) آورده سپس رد کرده. در فرائد در ردش می‌فرمایند:

این جواب گفتاری ناصواب و باطل است (همان). شاید در توجیه فرمایش ایشان بتوان گفت که چون معنا ندارد که اموری را که امتنانی نیست و از مختصات نیست با اموری که امتنانی بوده و از مختصات اند همه را به هم ضمیمه نموده و بگوییم تمام این‌ها از مختصات اند. صدور چنین گفتاری از هر عاقلی عادی بعید است تا چه رسد به متکلم حکیم و معصوم چون نبی اکرم ﷺ.

۳-۲. قوام امتنان با رفع جمیع آثار

اگر مرفوع با حدیث مخصوص مؤاخذه بود برای اشکال بالا جا داشت زیرا مؤاخذه بر امور مذکور از نظر عقل هم قبیح است و نیاز به رفع شرعی ندارد و مختص به امت اسلامی هم نیست. ولی اگر تمام آثار امور نه گانه که رفع آنها خلاف امتنان نباشد، برداشته شود برای اشکال مجالی نیست، و این از مختصات امت اسلام خواهد بود. و به قرینه اینکه حدیث مذکور امتنانی است، می‌گوییم خداوند بر امت پیامبر منت نهاده و علاوه بر مؤاخذه، تمام آثار امور نه گانه که برداشتن آن خلاف امتنان نیست از دوش آنها برداشته، و این از مختصات امت اسلامی است. پس بر این اساس اقتضای امتنان این است که با برداشتن تک تک این امور شرعا، تمام آثار آنها برداشته شود و این کار با حدیث رفع صورت گرفته لذا حدیث رفع از مختصات امت اسلامی است.

این پاسخ از کلام کسانی که از باب دلالت اقتضا تقدیر چیزی را در حدیث لازم می‌دانند و به قرینه امتنانی بودن حدیث تمام آثار را در تقدیر می‌گیرند، قابل استنباط است.

البته اگر از راه جواب نقضی پاسخ داده شود می‌توان گفت این اشکال مختص به حدیث مورد بحث نیست بلکه مشترک‌الورود میان حدیث و آیه است، چون برخی از همین امور که در حدیث ذکر شده طبق آیه آخر بقره پیامبر اکرم ﷺ از خدا خواست که بر امت او ببخشد و خدا بخشید و منت گذاشت. قرآن از زبان حضرت نقل کرده «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا.» (بقره: ۲۸۶)

و خدا هم منت گذاشت و بخشید حال همان اشکال در اینجا هم هست که این امتنان نیست زیرا که عقل می‌گوید: خطا و نسیان و غیر مقدور مؤاخذه ندارد و فرقی میان امت اسلامی و غیر هم ندارد چون قبیح است. و هر جوابی که نسبت به آیه است، نسبت به حدیث هم قابل ارائه است.

۳-۳. عدم قبح مؤاخذه بطور مطلق بر امور مذکور

در پاسخ اصلی سؤال مذکور اجمالاً می‌توان گفت مؤاخذه بر امور مذکور در آیه و حدیث به طور مطلق قبیح نیست. در برخی موارد قبیح است مثلاً مؤاخذه بر «مالایعلمون» جایی که احتیاط ممکن نباشد یا بر نسیان و خطا با وجود کمال تحفظ و اهتمام، یا بر تکلیف غیر مقدوری که مکلف تقصیری ندارد، قبیح است.

اما اگر همین امور از بی‌مبالاتی و تقصیر مکلف سرزده باشد مؤاخذه بر آنها قبیح نیست مثلاً نسیان و خطایی که از بی‌مبالاتی صورت گرفته و یا در مورد ما لایعلم باوجود امکان احتیاط، آن را ترک کند، و یا عدم قدرت بر تکلیف ناشی از تقصیر خود مکلف باشد، مؤاخذه بر این امور قبیح نخواهد بود.

و در چنین مواردی باوجود اینکه مقتضی ایجاب احتیاط و تحفظ (که همان ملاک اصل تکلیف است)، وجود داشته شارع مقدس ایجاب نفرمود و با حدیث رفع جلوی تأثیر اقتضای تکلیف مذکور گرفته شد و در نتیجه استحقاق مؤاخذه هم در کار نیست والا ممکن بود که با ایجاب تحفظ یا احتیاط جلوی قبح عقاب بلایان را گرفت ولی چنین کاری نکرد. بنابراین با عدم

ایجاب احتیاط یا تحفظ، بر امت اسلامی امتنان نموده و این از مختصات امت مرحومه است. برای پاسخ تفصیلی بهتر است تک تک امور نه گانه در حدیث مورد بررسی قرار بگیرد.

۴. اثبات امتنانیت رفع نسبت به امور نه گانه

برای اثبات اختصاص رفع امور مذکور به امت اسلامی و امتنانی بودن آن نسبت به آنها در ذیل به طور اختصار به بحث آن می پردازیم.

۴-۱. امتنانیت نسبت به رفع ما لایعلمون

در "ما لایعلمون" چه خود حکم مجهول برداشته شده باشد ولو ظاهراً (آخوند، ۱۴۰۹: ۳۳۹)، چه ایجاب احتیاط نسبت به آن حکم (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۱۳/۳)، در هر دو صورت استحقاق عقاب درکار نیست زیرا موضوع آن مخالفت تکلیف واصل است و آن در مانحن فیه منتفی است. و در برداشتن چنین تکلیفی نسبت به امت پیامبر امتنان و احسان هم است زیرا در موارد مشکوک شارع می تواند با ایجاب احتیاط، تکلیف را فعلی کند و در این صورت ایجاب احتیاط نسبت به قبح عقاب بلا بیان، بیان محسوب می شود. ولی با وجود اینکه چنین اقتضای داشت شارع به امت اسلام منت گذاشته و احتیاط را ایجاب نفرمود.^۹ و این یک مزیت و امتیازی نسبت به امت پیامبر ﷺ است. به تعبیر دیگر:

امتنان از این جهت است که شارع می تواند آن تکلیف واقعی مجهول را به واسطه حدیث رفع بر ندارد، بلکه احتیاط را بر ما واجب کند تا مکلف به واقع برسد و این امر مانع عقلی نداشت. منتهی این کار را نکرد این خود نوعی امتنان بر امت رسول الله ﷺ است. براین اساس، رفع در واقع به معنای دفع است نه به معنای واقعی و خاص کلمه (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۸/۴).

۴-۲. امتنانیت نسبت به رفع خطا و نسیان

در اینجا به تصریح اکثر اصولیین مرفوع خود عنوان خطا و نسیان نیست بلکه ما أخطا و منسی

است چنانچه روایت بزنطی (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۲۶/۲۳) که در آن در دریف کلمات دیگر "ما أخطأوا" ذکر شده، همین مطلب را تأیید می‌کند. و مقصود از رفع منسی و مخطی با توجه به اینکه رفع حقیقی نیست رفع آثار شرعی است که از طرف شارع در غیر حالت نسیان و خطا برای آنها جعل شده است.

از باب مثال اگر مکلف خطاً یا نسیاناً مرتکب حرامی شد یا واجبی را ترک کرد مواخذه ندارد چون در این حال تکلیف (یعنی حرمت و وجوب) در حق او امتناناً برداشته شده. و امتنانی بودن رفع به این لحاظ است که مکلف در اینجا با توجه و تحفظ می‌توانست خود را از نسیان و خطا نگاه داشته و با امتثال حکم شرعی مرتکب خلاف نشود.

بر این اساس زمینه ایجاب تحفظ وجود داشت و شارع (برای حفظ غرض تکلیف) می‌توانست با ایجاب تحفظ تکلیف را در حق مکلف فعلی کند و در این صورت عقاب هم قبیح نبود چون مواخذه و عقاب بر نسیان و خطایی که از بی‌مبالاتی و عدم اهتمام به حکم شرعی صورت گرفته عقلاً قبیح نیست. ولی باوجود چنین زمینه، چون شارع تحفظ را ایجاب نفرمود جلوی زمینه مواخذه و عقاب گرفته شد و این به جز منت و احسان به امت پیامبر ﷺ چیزی دیگر نیست.

علاوه بر مطلب فوق ظهور آیه مبارکه

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَهْطَأْنَا... که پیامبر گرامی در آن عدم مواخذه بر نسیان و خطا را مسألت نموده، در اینست که عناوین مذکور حداقل زمینه و مقتضی عقاب و مواخذه را داشته و الا مسألت به عدم آن معنی نداشت. و از این هم روشن می‌شود که مواخذه بر نسیان و خطا به قول مطلق قبیح نیست تا گفته شود عدم مواخذه بر آن امتنان نیست و اختصاص آن به امت پیامبر معنی ندارد چون مرفوع بودن امر قبیح عقلاً همگانی است.

و از جمله بعدی آیه «لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» ظاهر می‌شود که امت‌های گذشته سنگینی و اصری داشتند، و بعید نیست که اصر مذکور حتی نسبت به موارد خطا و نسیان هم، آنها بر دوش داشتند. و ممکن است آن اصر و سنگینی از ناحیه

و جوب تحفظ بر آنها بوده تا نسبت به احکام شرع دچار خطا و نسیان نشوند و پیامبر گرامی از خداوند خواست که بر امت او منت گذاشته و آن را از دوش آنها بردارد و خدا هم اجابت فرمود و با حدیث رفع از امت پیامبر برداشت و این کمال امتنان نسبت به آنها است که در امت‌های سابق، سابقه نداشت.

۴-۳. امتنانیت نسبت به رفع ما اضطررنا الیه (مضطرالیه)

در اضطرار دو صورت متصور است:

یک: اضطرار به حدی نیست که اجتناب از مخالفت تکلیف مقدور نباشد در این صورت مرفوع خود تکلیف الزامی است چون در این حال بدون هیچ ابای عقلی خود تکلیف قابلیت ثبوت را دارد ولی شارع امتناناً رفع نمود، لذا عقابی هم در کار نیست.

دو: اضطرار به حدی است که اجتناب از مخالفت تکلیف برای مکلف مقدور نیست در این صورت چون فعلیت تکلیف عقلاً ممتنع است مرفوع با حدیث رفع نمی‌تواند خود تکلیف باشد بلکه باید آن را به ایجاب تحفظ ارجاع داد، به این معنا که از اول در امکان مکلف بود که با تحفظ و اهتمام خود را نگهداشته و مضطر به مخالفت تکلیف نشود لذا زمینه و مقتضی برای ایجاب تحفظ فراهم بود ولی شارع امتناناً ایجاب نفرمود و مؤاخذه ای هم در کار نیست. بلکه اگر تحفظ هم مقدور مکلف نباشد این صورت از مورد حدیث رفع خارج است چون عقل مستقل به انتقای تکلیف و مؤاخذه است (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۲۲/۳).

۴-۴. امتنانیت نسبت به رفع ما اکرهوا علیه (مکره علیه)

در این فراز هم می‌توان گفت که عقل نسبت به نفی ضرر اکراهی^{۱۰} مستقل نیست بلکه چه بسا با توجه به اجرای که بر امثال تکالیف مترتب است حکم به تحمل ضرر اکراهی کند و مثلاً بگوید: برای فرار از ضرر حق ندارد زیر بار شرب خمر برود ولی شارع مقدس برای تسهیل بر عباد و امتنان بر آنها حکم اکراهی را رفع نموده است.

البته توجه به این نکته هم بی‌جا نیست که مطلب فوق در صورتی است که اکراه را علاوه

بر معاملات در تکلیفیات یعنی محرمات و واجبات هم جاری بدانیم و بگوییم: همین طوری که احکام وضعیه در معاملات در حال اکراه برداشته می شود احکام تکلیفیه هم در آن حال برداشته می شود.

اما اگر آن را مانند مرحوم عراقی (همان: ۲۲۴) مخصوص به باب معاملات بدانیم و بگوییم تکالیف به مطلق اکراه برداشته نمی شود مگر اینکه به حد حرج برسد و آن هم از ناحیه حرج نه از جهت اکراه، در این صورت مستقل نبودن عقل نسبت به رفع احکام وضعیه با مطلق اکراهی که بر عدم رضایت قلبی بر معامله متحقق می شود، خیلی واضح و روشن است.

۴-۵. امتنانیت نسبت به ما لایطیقون (ما لا یطاق)

در این فراز مراد از ما لایطاق چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

اول: طاقت به معنای قدرت است و منظور از "ما لایطاق" چیزی است که اصلاً مقدور مکلف نیست و برای او متعذر است در این صورت مرتفع بودن چنین چیزی عقلی است چون از نگاه عقل تکلیف به غیر مقدور و عقاب بر آن قبیح بوده و از شارع حکیم صادر نمی شود. بنابراین رفع را در "ما لا یطیقون" باید به ایجاب حفظ طاقت ارجاع بدهیم. به این معنا که با وجود اینکه از اول ما اختیاراً بر حفظ طاقت مان قادر بودیم و مقتضی ایجاب حفظ الطاقة وجود داشت شارع به ما امتنان فرموده و به حفظ آن مکلف نساخت.

دوم: منظور تکلیفی شاقی است که عادهً قابل تحمل نیست و طاقت فرسا است، نه اینکه اصلاً مقدور نباشد. طبق این احتمال مرفوع خود تکلیف فعلی خواهد بود. چون عقل مستقل به رفع آن نیست و نمی گوید تکلیف به متعسر قبیح است بلکه چه بسا با توجه به ثواب عظیمی که دارد آن را حسن بشمارد ولی شرع مقدس با رفع آن بر امت اسلام احسان نموده است.

اما نسبت به آیه مبارکه «لَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (بقره: ۲۸۶) محتمل است همون معنای دوم مراد باشد یا اینکه مراد عقوبت و عذاب آخرت است چنانچه مرحوم شیخ احتمال دادند (انصاری، ۱۴۱۶: ۳۲۲/۱)، و طبق این احتمال معنا این خواهد شد که عقوبت و عذابی که ما تاب و طاقت آن را نداریم بر ما تحمیل مفرما.

۴-۶. امتنانیت نسبت به حسد و طیره و وسوسه در فکر در خلق

طبق فرمایش برخی اعلام این سه تا برخلاف سایر عناوین، به ذات خود اقتضای حرمت را داشته و این طور نیست که ما وراء اینها مقتضی بوده و اینها مانع تأثیر آن گشته باشد، لذا در حدیث، رفع به خود اینها اضافه شده است. و چون خود اینها مقتضی حرمت بوده شارع مقدس به خاطر مانع از خارج مانند امتنان بر امت اسلام، رفع نموده است (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۱۰/۳). و بعید نیست در امت‌های سابق حرام بوده باشد.

احتمالات دیگر هم متصور یا در برخی کلمات مطرح است از جمله غلبه وقوع مقتضی رفع اینها بوده حتی وارد شده هیچ‌کس از اینها مصون نیست. و غلبه مذکور مانع تأثیر مقتضی شده و از باب امتنان به امت مرحومه حرمت برای اینها جعل نشده است (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۵۷/۴). البته اینجا پیرامون کیفیت رفع حسد، طیره و وسوسه بحث‌هایی قابل طرح و یا مطرح است، ولی از آنها صرف نظر می‌شود چون علاوه بر سبب طولانی شدن بحث از اصل موضوع هم خارج است امیدواریم پژوهشگران بعدی این خلا را پر خواهند کرد.

۵. نقش امتنانیت حدیث در محدودسازی حکم (ثمره امتنانیت حدیث رفع)

اغلب قائلان به امتنانیت حدیث رفع تصریح کرده‌اند: این حدیث شامل مواردی نمی‌شود که رفع آثار در آن موارد خلاف امتنان است. مانند بیع اضطراری که اگر صحت بیع در آن برداشته شود بر شخص مضطر امتنان نخواهد بود لذا نسبت به کسی که مثلاً برای معالجه فرزندش مضطر به فروخت خانه شده، به استناد حدیث رفع نمی‌توان گفت بیعش صحیح نیست چون رفع صحت بیع نسبت به او خلاف امتنان است، و اضطرارش را بجای اینکه بردارد بیشتر می‌کند، به خلاف بیع مکره که رفع صحت آن نسبت به شخص مکره امتنان است لذا با استناد به حدیث رفع صحت آن برداشته می‌شود.

همچنین اگر کسی مثلاً خطأً مال دیگری را تلف کند، اگرچه به استناد حدیث مذکور نسبت به او حکم تکلیفی (حرمت) برداشته می‌شود ولی حکم وضعی (ضمان) برداشته نمی‌شود چون خلاف امتنان بر صاحب مال است.

۵-۱. عدم شمول حدیث رفع نسبت به احکام سازگار با امتنان

برخی از بزرگان مانند مرحوم عراقی در این زمینه قدم را فراتر گذاشته وی در جریان حدیث رفع نه تنها خلاف امتنان نبودن رفع را شرط دانسته بلکه خلاف امتنان بودن وضع حکم نیز معتبر است. به عبارت دیگر از نظر ایشان با حدیث رفع فقط احکام و آثاری را می‌توان برداشت که دارای دو ویژگی‌های ذیل باشد:

الف) رفع آن آثار امتنانی باشد نه خلاف امتنان،

ب) وضع آن احکام و آثار هم خلاف امتنان باشد زیرا که شمول حدیث رفع نسبت به آثاری که از ویژگی‌های بالا برخوردار نیست مشکوک خواهد بود و در موارد شک قدر متیقن اخذ می‌شود و آن آثاری است که هر دو ویژگی بالا را داشته باشد (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۱۲/۳).

براین اساس ایشان تصریح می‌کنند: اگر کسی از باب تقصیر نسبت به حکمی جاهل شد یا مرتکب خطا یا نسیان شد و یا مضطر شد، حکم مجهول یا ما أخطأ یا منسی و مضطرالیه نسبت به آن مقصر برداشته نخواهد شد چون وضع و فعلیت چنین حکمی نسبت به او خلاف امتنان نخواهد بود لذا در این موارد عقل از فعلیت حکم و استحقاق عقوبت در صورت مخالفت ابایی ندارد (همان).

با توجه به کلمات فقهاء که از یک سو به امتنانی بودن حدیث رفع تصریح نمودند و از سوی دیگر جریان دلیل امتنانی را در موارد امتنان محدود می‌نمایند، معلوم می‌شود که ادله امتنان از جمله حدیث رفع، نسبت به موارد خلاف امتنان اطلاق ندارد چون لسان دلیل با توجه به امتنانی بودن آن یا به تعبیر دیگر، به قرینه مقامی امتنان، نسبت به موارد خلاف امتنان فاقد اطلاق است و در نتیجه شامل آن موارد نمی‌شود.

در مقابل اغلب اصولیین از برخی فرمایش مرحوم امام استفاده می‌شود که مشهور به خاطر خلط بین احکام قانونی و شخصی نسبت به مواردی که جریان ادله امتنانی - مانند دلیل حرج، حدیث رفع و لاضرر - خلاف امتنان باشد قایل به نفی اطلاق احکام امتنانی شده‌اند. درحالی که احکام امتنانی فقط به حسب قانون کلی، امتنانی هستند و در آن، آحاد افراد در نظر گرفته

نمی‌شوند. در نتیجه وقتی در یک قانون نسبت به (مجموعه) امت امتنان باشد، قانون وضع شده، یک حکم امتنانی است، اگرچه در موردی به یک شخص یا اشخاص صدمه بزند و یا سبب محرومیت آنها از یک حق یا ملکیت شود (خمینی، ۱۴۲۱: ۵۲۶/۱).

سپس در تنظیم مطلب می‌فرمایند: مصالح و مفاسد احکام بر مبنای عدلیه نیز همین‌طور است، یعنی دارای مصلحت بودن احکام به این معنی نیست که هر حکمی نسبت به هر فردی دارای مصلحت است. نظیر دیگر این مطلب در احکام سیاسی و جزایی است، زیرا که این احکام، احکام امتنانی بر (مجموعه) امت است، اگرچه نسبت به افراد جنایت کار ضرر و حرج داشته باشد.

ایشان می‌فرمایند: حدیث رفع نیز با وجود اینکه امتنانی است، در موارد اضطرار شامل تصرف در مال غیر بدون اذن یا با نهی او می‌شود؛ درحالی که نسبت به صاحب مال خلاف امتنان است و این با امتنانی بودن به حسب قانون منافاتی ندارد.

در بیان استدلال می‌فرمایند:

اولاً بدون احراز حجت و دلیل رفع ید از اطلاق ادله صحیح نیست. و ثانیاً احتمال داده می‌شود که امتنان در ادله نکته حکم باشد نه علت آن. و ثالثاً امتنان در ادله مثلاً در حدیث رفع، نسبت به صاحبان عناوین مذکور است یعنی نسبت به کسانی که مضطر یا جاهل و یا مکره...الخ اند امتنان است نه نسبت به همه امت (همان: ۵۲۶-۵۲۷).

در پاسخ فرمایش ایشان می‌توان گفت: اولاً: اگرچه درست است که بدون احراز دلیل رفع ید از اطلاق دلیل صحیح نیست ولی این جایی است که اطلاق محرز باشد، و درمانحن‌فیه اطلاق دلیل نسبت به موارد خلاف امتنان اول کلام است زیرا که بعید نیست به قرینه مقامی امتنان، نسبت به موارد مذکور فاقد اطلاق باشد.

ثانیاً: نکته و فلسفه حکم بودن امتنان با تنظیم مصالح و مفاسد احکام که در کلامشان مطرح است، سازگار به نظر نمی‌رسد، چون مصالح و مفاسد احکام علل غایی برای آنها محسوب می‌شود. مگر اینکه گفته شود تنظیم فقط از این جهت است که در احکام کلی احاد افراد در نظر گرفته نمی‌شوند چنان‌که ملاک داشتن احکام به تصریح ایشان به این معنی نیست که هر حکمی

نسبت به هر فردی مصلحت داشته باشد. البته این فرمایش هم قابل تأمل است. علاوه بر این عناوین مذکور در برخی فقرات حدیث مانند جملائی که مای موصول در اول آمده، ظاهراً حیثیت تعلیلیه نسبت به رفع دارد به این معنی رفع امور مذکور به خاطر جهل و اضطرار و اکراه و غیره است. و به تعبیری این عناوین سبب شده که جلوی تأثیر مقتضی در انشا یا فعلیت حکم گرفته شود.

ثالثاً: امتنانی بودن حدیث رفع فقط نسبت به صاحبان عناوین مذکور با شخصی بودن امتنان منافات ندارد، زیرا هر فردی از امت اسلامی تحت عناوین مذکور قرار گرفت و جریان حدیث رفع از موارد خلاف امتنان نباشد، به استناد این حدیث هیچ مسئولیت و تکلیفی متوجه او نیست و مؤاخذه نخواهد شد. مثلاً بر فرض همه افراد امت اسلامی از روی اجبار و اکراه امری ناروا از سوی شریعت را انجام دهند مسئولیتی متوجه هیچ کدام آنها نیست و در نتیجه مؤاخذه هم ندارد، زیرا از باب امتنان تکلیف از دوش تک تک آنها برداشته شده. و بدیهی است در چنین مواردی امتنان نسبت به همه افراد امت اسلامی است.

۶. نوعی یا شخصی بودن امتنان

با توجه به مطالب بالا نسبت به پاسخ این سؤال که آیا امتنان نسبت به یکایک امت اسلامی است یا این که نسبت به مجموع امت است اگرچه نسبت به بعضی نباشد؟ و به عبارت روشن تر آیا امتنان مذکور امتنان شخصی است یا نوعی؟ ما به دو دیدگاه مواجهیم:

الف) از منظر اغلب فقهاء امتنانی بودن رفع نسبت به یکایک امت اسلامی است به عبارت روشن تر امتنان مذکور امتنان شخصی است نه نوعی لذا اگر در موردی امتنان به فردی خلاف امتنان به دیگری باشد به تصریح آنان حدیث رفع جریان نخواهد داشت مثلاً برای حفظ جان، مضطر به خوردن مال غیر بدون اذن او شد اگرچه حکم تکلیفی یعنی حرمت به خاطر اضطرار و امتنان نسبت به او، برداشته می شود ولی حکم وضعی یعنی ضمان برداشته نمی شود زیرا نسبت به صاحب مال خلاف امتنان است.

ب) از منظر مرحوم امام امتنانی بودن آن نسبت به مجموع امت است اگرچه نسبت به برخی

امتنانی در کار نباشد. چون ایشان می‌فرمایند حدیث رفع با وجود اینکه امتنانی است، در موارد اضطرار شامل تصرف در مال غیر بدون اذن او می‌شود، در حالی که نسبت به صاحب مال خلاف امتنان است و این با امتنانی بودن به حسب قانون منافاتی ندارد (همان).

البته نسبت به این کلام ممکن است گفته شود: تنها رفع حرمت تصرف و جواز آن بدون اذن مالک در موارد مذکور، نسبت به صاحب مال خلاف امتنان محسوب نمی‌شود، چون آنچه نسبت به او خلاف امتنان است برداشتن ضمان است که برداشته نشده، و آنچه برداشته شده (یعنی حرمت تصرف) نه تنها نسبت به وی خلاف امتنان نیست، بلکه نسبت به شخص مضطر امتنان است

۷. نتیجه

حدیث رفع مورد پذیرش همه است که امتنان بر امت پیامبر ﷺ است اما علت آن یا شأن و جایگاه پیامبر ﷺ است یا وجود معصومانی که لیاقت وصایت آن حضرت را داشتند. و این حدیث نسبت به آثار و احکامی که رفع آنها خلاف امتنان است جریان ندارد در نتیجه امتنان مذکور شخصی و نسبت به یکایک افراد امت است نه نوعی و نسبت به مجموع امت. در تمامی فقرات حدیث، رفع شرعی است و شارع بما هو شارع حکم این امور را رفع کرده است و مانعی هم ندارد که در امت‌های سابق این امور و سختگیری‌ها بوده چنان‌که بنی اسرائیل وقتی جای از بدن با بول نجس می‌شد مکلف به بریدن آن بودند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۵۰/۱) ولی اینها از امت اسلام رفع شده پس با مقام امتنان سازگار است و محذوری هم ندارد. مؤاخذه بر امور مذکور بطور مطلق قبیح نیست تا گفته شود رفع آنها عقلی است و نیاز به رفع شرعی ندارد.

امتنانی بودن از این لحاظ هم می‌تواند باشد که سرعت اسلام از یک سوی کامل‌ترین شریعت و از سوی دیگر دین سمحه و سهله است، لذا تمام شئون و حالات انسان از قوت و ضعف گرفته تا شدت، رخاء در نظر گرفته شده و همان‌طوری که به احتیاجات الزامی عنایت شده، احتیاجات تسهیلی هم مورد عنایت و توجه قرار گرفته است، و امور نه‌گانه هم از همین باب از امت اسلام برداشته شده باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته ظاهراً "وضع عن" هم مانند "رفع عن" به معنای برداشتن چیزی است و بعید نیست درآیه ذیل هم از همین باب باشد: «وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ» (الانشراح: ۲)
۲. چنانچه در نوادر از طریق حلبی از امام صادق علیه السلام نقل شده: «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ» و در روایت دیگری از امام کاظم علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَمْ يَطِيقُوا وَمَا أَخْطَأُوا» و روایت دوم در محاسن هم نقل شده است.
۳. مگر اینکه در مورد مراسیل صدوق گفته شود: مراسیل او بردو نوع است: ۱. به ضرس به معصوم نسبت نمی‌دهند بلکه با کلمه روی و رفع و مانند آن نقل می‌کنند. ۲. به ضرس و قطع به معصوم نسبت می‌دهند مانند حدیث مورد بحث. گفته شده قسم اول اعتبار ندارد ولی قسم دوم از آنجا که مرحوم صدوق به جزم و قطع به معصوم نسبت می‌دهد کشف می‌شود که صدورش نزد وی ثابت بوده، لذا اعتبار دارد (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۲/۲۴۳).
۴. در خصال "رضی الله عنه" آمده.
۵. در خصال این جمله بعد از جمله "ما لا يعلمون" نقل شده است.
۶. وی در ذیل رقم ۹۲۹- أحمد بن محمد بن یحیی العطار القمی، بعد از رد همه ادله، نتیجه را این‌گونه بیان فرموده‌اند: (فالمحصل مما ذكرناه: أن الرجل مجهول، كما صرح به جمع: منهم صاحب المدارك).
۷. چنانچه در ذیل رقم ۳۱۶، باب سعد، می‌فرمایند: «أخبرنا بجميع كتبه و رواياته عدة من أصحابنا، عن محمد بن علي بن الحسين (بن بابويه) عن أبيه و محمد بن الحسن، عن سعد بن عبد الله، عن رجاله» در ضمن یکی از افراد عدة که از صدوق نقل می‌کنند شیخ مفید است چنان‌که خود شیخ در ترجمه صدوق تصریح نمودند (همان: ۴۴۴). لذا طریق وی به کتب و روایات صدوق هم صحیح است.
۸. البته این اشکال بنا بر مبنای مشهور است که در مورد شک در تکلیف برائۀ عقلی را به ملاک قبح عقاب بلا بیان جاری می‌دانند چنان‌که در متن اشاره شد. اما بنا بر مبنای حق الطاعة و لزوم احتیاط در چنین مواردی اشکال مذکور جا نخواهد داشت.
۹. البته با این بیان آنچه صورت گرفته دفع است نه رفع به معنای خاصش.
۱۰. اکراهی که فقط در حد تهدید ضرر جانی یا مالی باشد و ظاهراً هم همین مورد نظر است نه اکراهی که موجب سلب قدرت از مکره شود.

کتابنامه

قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، *کفایة الأصول*، قم، مؤسسه آل البيت، اول، ۱۴۰۹ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *التوحید*، قم، جامعه مدرسين، اول، ۱۳۹۸ق.
- _____، *الخصال*، قم، جامعه مدرسين، اول، ۱۳۶۲.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسين، دوم، ۱۴۱۳ق.
- اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، *النوادر*، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، اول، ۱۴۰۸ق.
- اصفهانى، محمد حسین، *نهاية الدراية فى شرح الكفاية*، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، دوم، ۱۴۲۹ق.
- انصارى، مرتضى، *فرائد الأصول*، قم، نشر اسلامى جماعه مدرسين، پنجم، ۱۴۱۶ق.
- _____، *مطرح الأنظار*، قم، مجمع الفكر الإسلامى، دوم، ۱۳۸۳.
- برقى، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم، دار الكتب الاسلامیة، دوم، ۱۳۷۱ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل البيت، اول، ۱۴۰۹ق.
- خرازی، محسن، *عمدة الأصول*، قم، مؤسسه در راه حق، اول، ۱۴۲۲ق.
- خمینی، روح الله، *تهذیب الأصول* (تقریرات سبحانی، جعفر)، قم، دار الفكر، اول، ۱۳۸۲.
- _____، *کتاب البیع* (للإمام الخمينی)، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، اول، ۱۴۲۱ق.
- خویی، ابوالقاسم، *مصباح الأصول*، قم، مكتبة الداوری، پنجم، ۱۴۱۷ق.
- _____، *معجم رجال الحديث*، قم، مركز نشر آثار شیعه، بی چا، ۱۴۱۰ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، *إرشاد العقول الى مباحث الأصول*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، ۱۴۲۴ق.
- _____، *کلیات فی علم الرجال*، قم، مرکز مدیریت، دوم، ۱۴۱۰ق.
- صدر، محمدباقر، *مباحث الأصول*، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، اول، ۱۴۰۸ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب*

- الأصول، قم، مكتبة المحقق الطباطبائي، اول، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- عراقى، ضياء الدين، نهاية الأفكار، قم، دفتر انتشارات اسلامى، سوم، ۱۴۱۷ ق.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران، دار الكتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- محمدي، على، شرح اصول فقه، قم، دار الفكر، دهم، ۱۳۸۷.
- ميرزای قمى، ابوالقاسم بن محمد حسن، القوانين المحكمة فى الأصول، قم، إحياء الكتب الإسلامية، اول، ۱۴۳۰ ق.

